



## بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه: ۲۵

درس: ماهیت شخص حقوقی و احکام آن

موضوع: بررسی مشروعیت شخصیت حقوقی دولت نامشروع (ادامه روایات جواز قبول منصب) تاریخ: ۱۳۹۹/۰۹/۰۹

استاد: محمدسعید واعظی حفظه الله

بسم الله الرحمن الرحيم وصلى الله على محمد وآله الطاهرين واللعن الدائم على اعدائهم اجمعين

باز بررسی مهران بن محمد در سند حدیث چهارم از باب چهل و چهار از ابواب ما بکتسب به

وَعَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ مِهْرَانَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ مَا مِنْ جَبَّارٍ إِلَّا وَ مَعَهُ مُؤْمِنٌ يَدْفَعُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ وَ هُوَ أَقْلُهُمْ حَظًّا فِي الْآخِرَةِ يَغْنِي أَقْلَ الْمُؤْمِنِينَ حَظًّا بِصُحْبَةِ الْجَبَّارِ. وَ رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ مِثْلَهُ<sup>۱</sup>.

چنانچه بیان شد مهران بن محمد ابی نصر مجهول است و دلیلی بر وثاقت ایشان نداریم. مرحوم نجاشی از یکی از مشایخ خود (ابن بطه) نقل می کند که کتاب مهران بن محمد با سندی ذکر می کنند به دست ما رسیده است. عبارت ایشان چنین است: مهران بن محمد بن ابی نصر السکونی له کتاب. قال ابن بطه: حدثنا الصفار، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن أبي عمير، عن مهران بن محمد بكتابه<sup>۲</sup>.

از این عبارت فوق استفاده می شود که مهران بن محمد از مشایخ ابن ابی عمیر است و بنا بر مبنای لایروی الا عن ثقه در مورد ابن ابی عمیر ممکن است گفته شود که مهران بن محمد ثقه است، در حالی که این در صورتی است که سند تا ابن ابی عمیر مبتلا به اشکال نباشد و در این جا ابن بطه که شیخ نجاشی است نه تنها فاقد توثیق است بلکه تضعیف دارد. بنابراین مهران بن محمد از این طریق نیز قابل توثیق نیست.

### دو رویکرد در نحوه استدلال به روایات مذکور

همانطور که گفتیم دو راه برای استدلال به این روایات برای اثبات جواز قبول منصب از ناحیه حاکم جور وجود دارد یکی اینکه تنها به روایات تام السند اتکا کنیم و دیگر اینکه صرف نظر از سند، به وثوقی که از مجموع آن ها نسبت به حکم پیدا می شود اعتماد کنیم.

<sup>۱</sup> وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص: ۱۸۶

<sup>۲</sup> رجال النجاشی، ص: ۴۲۳

از مجموع روایات استقصا شده تنها چهار روایت تام السند بودند که آن‌ها نیز از نظر دلالت برای اثبات جواز استخدام به عنوان عمال حاکم جور کافی نیستند:

## ۱. باز بررسی روایت اول، باب چهل و شش از ابواب ما یکتسب به

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَقُطِينٍ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ع إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مَعَ السُّلْطَانِ أَوْلِيَاءَ يَدْفَعُ بِهِمْ عَنْ أَوْلِيَائِهِ. وَ رَوَاهُ الْكَلِينِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَقُطِينٍ مِثْلَهُ<sup>۱</sup>.

همانطور که بیان شد روایت از نظر سند تام است ولی از نظر دلالت صرفاً بیان خبری از واقعیت نظام عالم می‌کند (که می‌تواند با مبررهای شرعی از جمله اضطرار تحقق یابد) و اگرچه به نوعی در مقام تشویق برای مخاطب امام کاظم علیه السلام یعنی علی بن یقطین ایراد شده ولی نمی‌توان آن را در مقام بیان یک قاعده برای تجویز عمومی این امر (به عهده گرفتن مسئولیت از ناحیه سلطان جور) دانست.

به علاوه اینکه ممکن است گفته شود معیت با سلطان که در روایت ذکر شده است، اعم از به عهده گرفتن مسئولیت است و می‌تواند به انحاء مختلفی تحقق یابد مثل اینکه آن ولی خدا، پیش سلطان به عنوان شخص وجیه و صاحب نفوذی شناخته شده باشد و به نوعی با سلطان در رفت و آمد باشد. بله، اگر مخاطب (علی بن یقطین) را قرینه بگیریم می‌توانیم بیان امام علیه السلام را شامل صاحب منصب بودن نیز بدانیم.

## ۲. باز بررسی روایت هفتم، باب چهل و شش از ابواب ما یکتسب به

و فِي الْأَمَالِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْحَشَّابِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ التُّغَمَّانِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ زَيْدِ الشَّحَامِ قَالَ سَمِعْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ ع يَقُولُ مَنْ تَوَلَّى أَمْرًا مِنْ أُمُورِ النَّاسِ فَعَدَلَ وَ فَتَحَ بَابَهُ وَ رَفَعَ سِتْرَهُ وَ نَظَرَ فِي أُمُورِ النَّاسِ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يُؤْمِنَ رَوْعَتَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يَدْخُلَهُ الْجَنَّةُ<sup>۲</sup>.

راویان این روایت نیز از ثقات هستند و از نظر دلالت نهایت چیزی که در مورد آن می‌توان گفت این است که مَنْ تَوَلَّى أَمْرًا مِنْ أُمُورِ النَّاسِ شامل تمام افرادی که به نوعی تولی امر مردم را بکنند می‌شود ولو اینکه این مساله از طریق استخدام در یک پست دولت نامشروع باشد. به عبارت دیگر این عبارت اقتضای چنین اطلاقی را دارد.

در اینجا نیز با وجود روایاتی که در باب قبلی یعنی باب چهل و پنج از ابواب ما یکتسب به (بابُ تَحْرِيمِ الْأَوْلَايَةِ مِنْ قِبَلِ الْجَائِرِ إِلَّا مَا اسْتُثْنِيَ) دلالت بر منع قبول ولایت از ناحیه سلطان جائر به طور مطلق دارند، نمی‌توان اخذ به اطلاق این روایت کرد بلکه عرفاً آن روایات مقید این روایت محسوب می‌شوند. بنابراین نمی‌توان این روایت را مثبت جواز تولی امور مردم به وسیله قبول

<sup>۱</sup> وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص: ۱۹۲

<sup>۲</sup> وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص: ۱۹۳

### ۳. باز بررسی روایت چهاردهم، باب چهل و شش از ابواب ما یکتسب به

وَ عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى الْعَبْدِيِّ قَالَ: كَتَبَ أَبُو عُمَرَ الْحَذَاءُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ ع- وَ قَرَأْتُ الْكِتَابَ وَ الْجَوَابَ بِحَظِّهِ يُعْلِمُهُ أَنَّهُ كَانَ يَخْتَلِفُ إِلَى بَعْضِ قُضَاةِ هَوْلَاءَ وَ أَنَّهُ صَيَّرَ إِلَيْهِ وَقُوفاً وَ مَوَارِيثَ بَعْضِ وَلَدِ الْعَبَّاسِ أَحْيَاءَ وَ أَمْوَاتاً وَ أُجْرَى عَلَيْهِ الْأَرْزَاقَ وَ أَنَّهُ كَانَ يُؤَدِّي الْأَمَانَةَ إِلَيْهِمْ ثُمَّ إِنَّهُ بَعْدَ عَاهَدِ اللَّهِ أَنْ لَا يَدْخُلَ لَهُمْ فِي عَمَلٍ وَ عَلَيْهِ مَثُونَةٌ وَ قَدْ تَلَفَ أَكْثَرَ مَا كَانَ فِي يَدِهِ وَ أَحَافَ أَنْ يَنْكَشِفَ عَنْهُ مَا لَا يُحِبُّ أَنْ يَنْكَشِفَ مِنَ الْحَالِ فَإِنَّهُ مُنْتَظَرٌ أَمْرَكَ فِي ذَلِكَ فَمَا تَأْمُرُ بِهِ فَكَتَبَ عَ إِلَيْهِ لَا عَلَيْكَ وَ إِنْ دَخَلْتَ مَعَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ نَحْنُ مَا أَنْتَ عَلَيْهِ<sup>۱</sup>.

با توجه به سند روایت قبل (و بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ النَّهَائِنْدِيِّ عَنِ السَّيَّارِيِّ عَنِ ابْنِ جُمُهِورٍ وَ غَيْرِهِ مِنْ أَصْحَابِنَا قَالَ)، شیخ طوسی این روایت را نیز در تهذیب از محمد بن علی بن محبوب اشعری نقل می‌کنند که هم ایشان ثقة هستند و هم طریق شیخ یه ایشان، که در فهرست بیان کرده‌اند، تام است. محمد بن عیسی بن عبید بن یقطین نیز از ثقات است و قبلاً بیان شد که با توجه به اینکه خود ایشان شهادت به رویت نامه امام علیه السلام داده‌اند، مجهول بودن ابوعمرالحذاء آسیبی به صحت سند نمی‌زند.

از نظر دلالتی با توجه به اینکه تجویز امام علیه السلام ناظر به شرایط ویژه‌ی مخاطب بوده است که هم مبتلا به اضطراب معیشتی و هم اضطراب امنیتی بوده‌اند، نمی‌توان آن را به عنوان یک اجازه عام تلقی کرد. به علاوه اینکه معلوم نیست مخاطب به استخدام حاکم جور درآمده بوده باشد بلکه نهایت امر این است که در امر اوقاف و موارث به نوعی با قضات آن‌ها همکاری داشته است. بنابراین این روایت نیز در اثبات مراد کافی نیست.

### ۴. باز بررسی روایت دوم، باب چهل و هشت از ابواب ما یکتسب به

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ قَالَ: سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ رَجُلٍ مُسْلِمٍ وَ هُوَ فِي دِيْوَانِ هَوْلَاءَ وَ هُوَ يُحِبُّ آلَ مُحَمَّدٍ ص- وَ يَخْرُجُ مَعَ هَوْلَاءَ فِي بَعْثِهِمْ فَيُقْتَلُ تَحْتَ رَأْيِهِمْ قَالَ يَبْعَثُهُ اللَّهُ عَلَى نِيَّتِهِ قَالَ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ مُسْكِينٍ خَدَمَهُمْ رَجَاءً أَنْ يُصِيبَ مَعَهُمْ شَيْئاً فَيَغْنِيَهُ اللَّهُ بِهِ فَمَاتَ فِي بَعْثِهِمْ قَالَ هُوَ بِمَنْزِلَةِ الْأَجِيرِ إِنَّهُ إِنَّمَا يُعْطِي اللَّهُ الْعِبَادَ عَلَى نِيَّاتِهِمْ<sup>۲</sup>.

همانطور که بیان شد سند شیخ به حسین بن سعید تام است و در مجموع سند روایت صحیح است. اما در مورد دلالت روایت مطابق برداشت مرحوم امام از آنجا که روایت در مقام کسب تکلیف شرعی است و معنا ندارد کسی مانند حلبی از تکلیف غیر

<sup>۱</sup> وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص: ۱۹۸

<sup>۲</sup> وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص: ۲۰۲

شیعه سوال کند، ناچار مراد از رجل مسلم و رجل مسکین شیعه هست، و حتی اگر این مطلب را نپذیریم می توان گفت اطلاق این عنوان شامل شیعه نیز می شود.

به نظر می رسد با توجه به اینکه رجل مسلم مقید به وَ هُوَ يُحِبُّ آلَ مُحَمَّدٍ می شود مراد از مسلم نمی تواند شیعه بوده باشد و گرنه تقیید به این قید معنا نداشت و بعید نیست که بگوییم حلبی در مقام سوال از عاقبت چنین اشخاصی است که آیا محبت این اشخاص سبب نجات آن ها می شود یا خیر (و این سوال با شان حلبی سازگار است)، حتی علی فرض اینکه این امور جایز نیست می تواند سوال شکل گرفته باشد (قبلا بیان شد که خود اینکه فرض مردن و کشته شدن آن ها را بیان می کند می تواند قرینه بر این باشد که فضای سوال، پرسش از تکلیف شرعی آن ها نیست) و در مورد رجل مسکین هم همین احتمال در مقام سوال مطرح است.

مطلب دیگر آن است که از عبارت يَبْعَثُهُ اللَّهُ عَلَى نِيَّتِهِ یا عبارت إِنَّهُ إِنَّمَا يُعْطِي اللَّهُ الْعِبَادَ عَلَى نِيَّاتِهِمْ نمی توان به عنوان یک قاعده نتیجه گرفت که مطلق نیت خیر مصحح این امور است، چراکه روایت صرفا به طور اجمال تاثیر نیت را در سرنوشت آن ها بیان می کند و متعرض کیفیت آن و متعلق نیت نشده است (یعنی بیان نمی کند که چه نیتی سبب نجات و چه نیتی سبب سقوط او خواهد شد)، تا بتوان از آن اطلاق گرفت. در امثال این گونه موارد که چیزی ذکر نشده است (در اینجا نیت خیر) تا بتوان از آن اطلاق گرفت، و امر دائر بین اقل و اکثر است به قدر متیقن یعنی اقل که در اینجا مواردی است که نیت شخص رفع اضطرار امنیتی یا معیشتی است حمل می شود، نظیر اینکه در حدیث رفع قلم که به نظر می رسد چیزی (مردد بین مواخذه، حرمت، بطلان، کفاره، قضا، جمیع آثار) محذوف باشد نمی توان اخذ به اطلاق کرد و گفت مراد مطلق الاثر است.

مطلب سوم آن است که از عبارت خَدَمَهُمْ رَجَاءً أَنْ يُصِيبَ مَعَهُمْ شَيْئاً فَيُغْنِيَهُ اللَّهُ بِهِ لَزوما نمی توان استفاده کرد که شخص به استخدام آن ها درآمده است بلکه روایت اجمالا نوعی همکاری و همراهی را ثابت می کند و چه بسا تعبیر هُوَ بِمَنْزِلَةِ الْأَجِيرِ را بتوان شاهد بر این مطلب دانست.

در نتیجه نهایت دلالتی که برای این روایت تصور می شود این است که فی الجمله برای برخی اشخاص در شرایطی قبول ولایت سلطان جایز است (بر فرض اینکه نجات اخروی ملازم با اباحه دنیوی باشد). در این موارد که روایت مجمل می شود اخذ به قدر متیقن می کنیم که در اینجا مواردی که نیت شخص رفع حالت اضطرار امنیتی یا معیشتی است، قدر یقینی جواز قبول منصب می باشد.

#### نتیجه نهایی:

از مجموع این چهار روایت تنها روایت چهارم است که می تواند نحو دلالتی به مراد داشته باشد که در مورد آن هم همانطور که گفته شد چون مجمل است به قدر متیقن از جواز عمل برای سلطان جور بسنده می شود.

#### رویکرد دوم (اطمینان به حکم از مجموع روایات صرف نظر از ضعف سندی)

در این موارد که تعداد زیادی از روایات اجمالا مضمون واحدی را می رسانند (نظیر تواتر اجمالی)، تنها به قدر یقینی از آن ها

می‌توان عمل کرد که در اینجا همانطور که بیان شد حالت اضطرار امنیتی یا معیشتی است. این مطلب را مرحوم امام نیز بیان می‌کنند.

### موضوع جلسه بعد

در جلسه آینده بحث خواهیم کرد که آیا این میزان از دلالت که از روایات استفاده شد (که منحصر در قدر متیقن یعنی وضعیت اضطرار شد)، می‌تواند دلالت بر مشروعیت تصرفات حکام جور بکند یا خیر، چنین ملازمه‌ای وجود ندارد.

